

نامه فرانسوا تروفو به دادگاه امنیت ملی فرانسه

۴۵۶

پاریس، ۸ سپتامبر ۱۹۷۰

آقای رئیس

تصمیم داشتم در تاریخ هشتم سپتامبر در محاکمه فروشندگان و توزیع‌کنندگان روزنامه «خواست مردم» به‌عنوان شاهد حضور پیدا کنم چون روز دهم سپتامبر عازم آمریکا هستم نخواهم توانست در جلسه محاکمه شرکت کنم و به‌همین جهت شهادت خود را به‌صورت کتبی ارسال می‌دارم.

در هفته‌های نخست ماه ژوئن از طریق روزنامه‌ها مطلع شدم که روزنامه «خواست مردم» که ژان پل سارتر مدیریت آن را بر عهده دارد توسط مقامات مسئول توقیف شده است. در حالی که این مقامات هنوز از مطالب نوشته‌شده در آن اطلاعی ندارند. همچنین خیردار شدم که پلیس فروشندگان و گاهی خریداران روزنامه را به‌بهانه اینکه دو نسخه از روزنامه را در جیب دارند، مضروب و دستگیر کرده است. چندی قبل در روزنامه لوموند خبری خواندم مبنی بر اینکه دادگاه «رن» از صدور حکم عدم انتشار این روزنامه خودداری کرده است. این قضایا نشان می‌دهد که وزیر کشور از مزاحمت فراهم آوردن در انتشار یک روزنامه و انجام اعمال غیرقانونی ابایی ندارد.

من هرگز فعالیت سیاسی نداشته‌ام و مانوئیست یا طرفدار پومپیدو نبوده‌ام چون نمی‌توانم نسبت به یک رئیس دولت - هر که باشد - دارای تمایلاتی باشم. فقط این را می‌دانم که کتاب و



○ ژان پل سارتر هنگام ورود به دادگاه

روزنامه را دوست دارم و به آزادی مطبوعات و استقلال قوه قضائیه شدیداً اعتقاد دارم. من فیلمی به نام «فارنهایت ۴۵۱» ساخته‌ام که در آن در یک جامعه تخیلی حکومت تمام کتابها را بدون استثناء می‌سوزاند تا ریشه فرهنگ را بخشکاند. در این فیلم در واقع افکار و اعتقادات خود را به‌عنوان یک شهروند فرانسوی به‌زبان سینما بیان کرده‌ام. به‌همین دلایل در شنبه بیستم ژوئن تصمیم گرفتم در خیابانها اقدام به فروش روزنامه «خواست مردم» بکنم. در خیابان با فروشندگان دیگری برخورد کردم که در میان آنها ژان پل سارتر و سیمون دو بووآر هم بودند. مردم از این روزنامه استقبال خوبی کردند و روزنامه به‌سرعت فروش می‌رفت. در این موقع یک پلیس مقابل ما ظاهر شد و من دو نسخه از روزنامه به او هدیه کردم و او هم روزنامه‌ها را گرفت و مشغول خواندن شد. کاری که ممکن بود برایش باعث در دسر شود، عکسی که توسط یک عابر گرفته شده به‌خوبی گویای این صحنه است. پلیس پس از آنکه ما را وادار به متفرق شدن کرد از ژان پل سارتر خواست که با او به کلانتری برود. ژان پل سارتر هم دستور او را فوراً پذیرفت. من، سیمون دو بووآر، چند فروشنده دیگر و عابری کنجکاو هم با دقت جریان را تعقیب می‌کردیم. ظاهراً مأمور پلیس به‌این دلیل ژان پل سارتر را می‌خواست به کلانتری ببرد و با من کاری نداشت چون من پیراهن سفید و کت و شلوار تیره پوشیده بودم و کراوات بر گردن داشتم. در حالی که ژان پل سارتر یک اوورکت جیر کهنه پوشیده بود. تفاوت آشکاری بین افرادی که روزنامه را برای گذران زندگی می‌فروختند و بالطبع بیشتر در خطر تعقیب و دستگیری بودند و آنها که به‌خاطر اعتقاداتشان اقدام به این کار می‌کردند وجود داشت. حوادث بعدی



• ژان پل سارتر روزنامه «خواست مردم» در خیابان‌های پاریس می‌فروشد. سیمون دو بووار پشت سر سارتر دیده می‌شود.

برداشت مرا از این موضوع تأیید می‌کرد. عابری که ژان پل سارتر را شناخته بود به مأمور پلیس نزدیک شد و گفت: شما می‌خواهید یک برنده جایزه نوبل را توقیف کنید؟ در این موقع اتفاق عجیبی افتاد. مأمور بازوی ژان پل سارتر را رها کرد، قدمهای سریعی برداشت و از گروه ما دور شد. با دیدن این صحنه به این نتیجه رسیدم که پلیس آدمها را بر حسب موقعیت ظاهری و اسم و رسمی که دارند در واقع جدا می‌کند. فکر کردم به همکاران فروشنده روزنامه «خواست مردم» توصیه کنم همواره لباس مرتب بپوشند و اگر احیاناً جایزه نوبل به آنها پیشنهاد شد از دریافتش خودداری نکنند! آقای رئیس، اینها مطالبی بودند که قصد داشتم در دادگاه ۸ سپتامبر شخصاً شهادت بدهم.